

غزالی و افکار او

ابو حامد محمد بن احمد طوسی معروف بغزالی در سال ۳۵۰ هجری در «طبران» طوس متولد گردید، چون پدرش شغل نبغ تایی داشته است مشهور بغزالی گردید. پس باید آنرا به تشدید خواند اگرچه برخی از نویسندگان گفته اند که چون حجة الاسلام در دهی بنام غزاله میزیسته بدین نام خوانده شده ولی این خلکان آنرا رد کرده است.

پدرش مردی بود از دانش معروف و همیشه از این محرومیت متأسف بود و بینهایت میل داشت که فرزندانش چون وی از این نعمت بی بهره نباشند و بدین جهت هنگام مرگش دو فرزند خود محمد و احمد را یکی از دوستان نزدیک خود سرد و در باره تعلیم و تربیت آنان توصیه نمود و مبلغی هم بعنوان هزینه تحصیلی برداخت کرد، آندوست نیز بوصیت او عمل نمود و پس از مرگ وی در مقام تعلیم و سرپرستی فرزندان دوست خویش برآمد غزالی باهوش سرشار و خدادادی خود در مدت کمی کتب مقدماتی را فرا گرفت و بواسطه اتمام هزینه تحصیلی و پیشنهاد دوست پدر، وارد مدرسه شده و در عداد طلاب علوم دینی بشمار آمد، تا از مستماری طلاب استفاده نماید. مقدمات فقه را نزد احمد بن محمد رازگانی تحصیل نمود. سپس بگراگان مسافرت کرد و در نزد ابونصر اسماعیلی مشغول تحصیل گردید پس از چندی بسوی وطن بازگشت نمود. در مراجعت بوطن در بین راه مورد تجاوز و سرقت راهزنان و دزدان واقع شد و کلیه ائات و دارائی و یرا بشارت بردند و از جمله چیزهای سرقت شده مجموعه ای بود از تقریرات اساتید خود که بسیار مورد علاقه و توجهش بوده است، برپس دزدان مراجعه و خواهش کرد که چون این مجموعه نتیجه زحمات مسافرت طولانی وی است و اگر از دستش برود زحماتش بیهدر خواهد رفت باو برگرداند، رئیس راهزنان خندید و گفت علمی که از گرفتن این کاغذ پاره ها از بین برود آن علم نیست، این سخن بقدری در غزالی تأثیر کرد که میتوان گفت محرك اصلی وی در جستجوی حقیقت بوده و از آن پس روش تحصیلی و یرا تغییر داد، پس از طی مراحل مقدماتی درصدد تکمیل تحصیلات خویش برآمد و به نیشابور که یکی از مراکز مهم علوم و فنون آنروز

بود مسافرت کرد و در نزد استاد امام الحرمین جوینی مشغول تحصیل شد و یکی از شاگردان برجسته وی گردید و پس از وفات امام الحرمین در تمام کشورهای اسلامی کسی بیایه علمی او نرسید. از این لحاظ مورد توجه خواجه نظام الملک وزیر دانشمند ملک شاه سلجوقی واقع شد و خواجه علاقه خاصی بوی ابراز داشته و او را مامور تدریس نظامیه بغداد نمود که در آنصراژ عناوین پر افتخار و بی نظیر شمرده میشد. در جمادی الاول سال ۴۸۴ هجری با شکوه و جلال وارد بغداد گردید و بر کرسی ریاست دانشگاه نظامیه جلوس فرموده و در مدت کمی علاوه از این منصب بزرگ دینی اقتدارات دنیوی نیز احراز و در ردیف سران و سیاستمداران دولتی درآمد بطوریکه کارهای مهم سیاسی بوی ارجاع میشد و انجام مییافت و کار غزالی چه از جهت اقتدارات دنیوی و چه از لحاظ مناصب دینی بالا گرفت و بطوریکه خودش در کتاب المنقذ من الضلال (این کتاب یکی از نوشته های نفیس غزالی و خلاصه عقاید پنجاه سال عمر اوست که در اواخر عمرش نگاشته است و نگارنده آنرا بنام راه رستگاری ترجمه نموده که در همین مجله تدریج چاپ و از نظر خوانندگان میگردد) بیان نموده سبب نفراژ دانشجو در محضر درسش حاضر و استفاده مینمودند و علاوه از تدریس زمام کلیه امور مذهبی را در دست داشته و کاملاً اداره میگرفته است. با تمام اقتدارات و ریاستی که داشت نظر بحسن کنجگویی و میل به تحقیق که از ابتدا در وی موجود بوده و بقول خودش از جلیلی او بشمار میامده همیشه سر کارش بانحصیل و تدریس و با جمیع فرقه های مختلف آمیزی و معاشرت میکرد و در عقاید و آراء آنها اظهار نظر و مباحثه مینمود. بغداد آن روز بخلاف سایر ممالک و شهرهای اسلامی مهد پرورش عقاید و افکار مختلفه بود هر کسی در اظهار عقیده خود مجاز و آزاد بوده است، غزالی نیز از این فرصت استفاده نموده و با پیروان مذاهب مختلف آمیزش مینمود و بر اسرار عقاید ایشان واقف میگشت.

بطوریکه در دیباچه کتاب المنقذ بیان نموده پس از تحقیق و مطالعه دقیق در علوم و مذاهب مختلفه طریقه صوفیه را اختیار کرده و حق را در آن راه یافته و پس از چند ماه شك و تردید و کشمکش در میان حب ریاست و عشق به حقیقت، بالاخره همه علایق دنیوی پشت پا زده و در ماه ذی قعدة ۴۸۸ هجری از بغداد خارج و از قبیل و قال مدرسه و علوم ظاهری فارغ شده و با خواجه شیراز هم آواز گشت که (بشوی اوراق اگر همدرس مائی - که علم عشق دردتر نباشد) - هلت خروج از بغداد و ترك کرسی ریاست دانشگاه نظامیه را خودش چنین

تصریح کرده که در آن تدریس و تعلیم خلوص نیت نداشته و حقیقت را در آن نیافته است. حقیقت جوئی و بزرگی وی از همین موضوع آشکار میشود که يك مرتبه دست از آن ریاست و اقتدار ظاهری برداشته و در طلب حقیقت آنهمه رنج و مشقت را تحمل نموده است. کدام استاد است که بطلت عدم خلوص نیت در تدریس دست از کار سود بکشد و از ریاست دانشگاهی چون نظامیه بغداد صرف نظر نماید؟ بهر حال از بغداد خارج و راه شام را پیش گرفت و بصورت درویشی فقیر راه بیابانی میگرد و با مشوق حقیقی خویش راز و نیازها داشت و اردشام گردید و دو سال در دمشق اقامت داشت و با گوشه نشینی سرخوش بود این خلکان مینویسد که غزالی اگرچه بیشتر اوقات در آنجا مشغول فکر و ذکر بود لیکن از اشتغالات علمی هم دست برنداشته و روزها در زاویه غربی جامع اموی تدریس میکرد. و گویند کتاب احیاء العلوم خود را که چندی از بهترین کتب اخلاقی اسلامی است در این سفر تألیف نموده که بر از عرفان و یگانه معرف صفای نفس وی فیباشد. پس از دو سال اقامت در دمشق متوجه بیت المقدس گردید و مدتی در آنجا مشغول بر ریاضت بود. سپس از آنجا بطرف مکه رهسپار و در آنجا بقول خود از ارواح پاک ابراهیم و محمد (ص) استمداد میجست. پس از چندی شوق دیدار اهل و عیالش او را بسوی وطن کشانید و بیین خویش مراجعت نمود، لیکن دست از ریاضت و مجاهدت نکشید. شوق تحقیق و تشنگی ادراک حقایق او را به ترك علایق ثابت قدم نگهداشته و بتصمیم خود پایدار بود و ممکن بود بهمان حالت جذب باقی و از بی وحدت سرخوش باشد ولی این مرد بزرگ نخواست فقط گلیم خویش را از موج بدر ببرد بلکه سعی داشت که غرق شدگان را از ورطه هلاکت نجات دهد و میدید که حال عموم مردم از دانا و نادان، خواص و عوام، تباہ و سیاه گردید و مشرف بهلاکت میباشد بدین جهت از گوشه انزوا بدر آمد و در مقام ترویج علم و نجات عامه برآمد و دوباره پس از اعراض از تدریس بدان مشغول گردید. در این میان بطوریکه در «المنقذ من الضلال» تصریح کرده فرمانی هم از طرف فخر الملک پسر بزرگ خواجه نظام الملک وزیر سنجر صادر و او را مأمور تدریس نمود و در ذی قعدة سال معرم ۴۹۹ هجری کرسی ریاست دانشگاه نظامیه نیشابور قرار گرفت. فخر الملک در ماه معرم سال ۵۰۰ هجری کشته شد و غزالی پس از کشته شدن وی از تحصیل و تدریس کناره گرفت و در طوس منزوی گشت و خاهاهی بنا نمود و بتدریس علوم باطنی مشغول گردید.

دشمنان ریاکار و روحانی ناهای سالوس معاصرش که ذو هر عصری وجود داشته اند وقتی حقیقت گوئیهای وی را دیدند و فهمیدند که سفینان وی مخالف با اجرای عملیات ریائی و دنیا پرستی ایشان است بر مخالفت و آزارش کسر بسته مخصوصاً با تألیف کتاب «احیاء العلوم» که پرده از روی کارهای آنها

برداشته بود بر دشمنان و مخالفانش افزوده و کینه مخصوصی نسبت بساو در دل داشتند و منتظر فرصت بودند تا از میانش بردارند و خلاصه سنجر پسر ملک شاه سلجوقی را با سخن چینی و افتراء نسبت بوی بدبین و دربی آزارش برآمدند ولی آن رادبرد پس از حضور در معضر سنجر با عباراتی حقیقت آمیز و سخنانی شور انگیز خود را تیرنه نمود و در کنج عاقبت مشغول ریاضت و تألیف کتب بود تا آنکه در چهاردهم جمادی الثانی سال ۵۰۵ هجری در «طابران» محل اقامت خود وفات یافت. این خلاصه ای بود از شرح حال این مرد بزرگ که از نوادر روحانیان جهان و یکی از بزرگترین مفاخر ایران میباشد. در شماره آینده نهضت فکری و هم آهنگی روش تحقیق وی با روش دکارت فرانسوی رادر تحت عنوان «غزالی و دکارت» مورد بحث قرار میدهم.

خلیفه و اعرابی

گویند مهدی خلیفه عباسی روزی آهنک تعجیر کرد. در شکارگاه از یاران خویش دور افتاد و بشیبه مردی عرب درآمد و از وی خوردنی خواست. اعرابی قرصی نان جوین و کاسه ای شیر پیش او نهاد، آنکاه از کوزه شرابی، جامی گران بدستش داد تا بنوشد مهدی میزبان خویش را گفت: هیچ دانسته ای که مهمان تو کیست؟ اعرابی گفت ندانسته ام. مهدی گفت من یکی از بنندگان خلیفه ام. مرد جامی دیگر بدو داد. مهدی چون بنوشید گفت ای مرد میهمان خویش را میشناسی؟ اعرابی پاسخ داد: مرا گفتی که از بنندگان خلیفه هستم. مهدی گفت چنین نیست، بلکه از سران لشکراویم. اعرابی جام دیگری بدو خواند. مهدی این بار پرسید: آیا بجای آورده ای که من کیستم؟ اعرابی گفت، خود گفتی که از سران لشکر خلیفه ام. مهدی گفت: نه چنین است، بلکه من خود خلیفه هستم. اعرابی که این سخن شنید، کوزه ای از پیش وی برداشت و گفت گمانم اینست که اگر جامی دیگر خوری ادعای پیمبری کنی، درین هنگام حشم و خدم مهدی برسیدند و مهدی را خدمت کردند. اعرابی چون چنین بدید هوشش از سر بیرید و بدست و پای برود مهدی دلداریش داد و چیزش بخشید.

د. م.

ترجمه از کتاب «اعلام الناس»